




مولانا « مثنوی معنوی » دفتر اول «

بخش ۶ - بردن پادشاه آن طبیب را بر بیمار تا حال او را ببیند

۱	قصه رنجور و رنجوری بخواند	بعد از آن در پیش رنجورش نشاند
۲	رنج روی و نبض و قاروره بدید	هم علاماتش هم اسبابش شنید
۳	گفت هر دارو که ایشان کرده‌اند	آن عمارت نیست ویران کرده‌اند
۴	بی‌خبر بودند از حال درون	أَسْتَعِيدُ اللَّهَ مِمَّا يَفْتَرُونَ
۵	دید رنج و کشف شد بر وی نهفت	لیک پنهان کرد و با سلطان نگفت
۶	رنجش از صفرا و از سودا نبود	بوی هر هیزم پدید آید ز دود
۷	دید از زاریش کاو زار دلست	تن خوشست و او گرفتار دلست
۸	عاشقی پیدا است از زاری دل	نیست بیماری چو بیماری دل
۹	علت عاشق ز علت‌ها جداست	عشق اصطلاب اسرار خداست
۱۰	عاشقی گر زین سر و گر زان سرست	عاقبت ما را بدان سر رهبرست
۱۱	هرچه گویم عشق را شرح و بیان	چون بعشق آیم خجل باشم از آن
۱۲	گرچه تفسیر زیان روشن‌گرست	لیک عشق بی‌زیان روشن‌ترست
۱۳	چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت	چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
۱۴	عقل در شرحش چو خر در گل بخت	شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
۱۵	آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی رو متاب
۱۶	از وی ار سایه نشانی می‌دهد	شمس هر دم نور جانی می‌دهد
۱۷	سایه خواب آرد تو را همچون سمر	چون برآید شمس انشق القمر
۱۸	خود غریبی در جهان چون شمس نیست	شمس جان باقی کیش آمس نیست
۱۹	شمس در خارج اگر چه هست فرد	می‌توان هم مثل او تصویر کرد
۲۰	شمس جان کو خارج آمد از اثر	نبودش در ذهن و در خارج نظیر
۲۱	در تصور ذات او را گنج کو	تا درآید در تصور مثل او
۲۲	چون حدیث روی شمس‌الدین رسید	شمس چارم آسمان سر در کشید
۲۳	واجب آید چونکه آمد نام او	شرح کردن رمزی از انعام او
۲۴	این نفس جان دامنم برتافته‌ست	بوی پیراهان یوسف یافته‌ست
۲۵	کز برای حق صحبت سال‌ها	بازگو حالی از آن خوش حال‌ها
۲۶	تا زمین و آسمان خندان شود	عقل و روح و دیده صدچندان شود

لا تَكْلِفُنِي فَاثِي فِي الْقَنَا	كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَا	۲۷
كُلُّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمُفِيْقِ	إِنْ تَكَلَّفَ أَوْ تَصَلَّفَ لَا يَلِيْقُ	۲۸
من چه گویم یک رگم هشیار نیست	شرح آن یاری که او را یار نیست	۲۹
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر	۳۰
قال أطعمني فإني جائع	واعتجل فالوقت سيف قاطع	۳۱
صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق	نیست فردا گفتن از شرط طریق	۳۲
تو مگر خود مرد صوفی نیستی؟	هست را از نسیه خیزد نیستی	۳۳
گفتمش پوشیده خوش تر بر یار	خود تو در ضمن حکایت گوش دار	۳۴
خوش تر آن باشد که بر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران	۳۵
گفت مکشوف و برهنه بی غلول	بازگو، دفعم مده ای بوالفضول	۳۶
پرده بردار و برهنه گو که من	می نخسپم با صنم با پیره‌ن	۳۷
گفتم ار عریان شود او در عیان	نه تو مانی نه کنارت نه میان	۳۸
آرزو می خواه، لیک اندازه خواه	برنتابد کوه را یک برگ کاه	۳۹
آفتابی کز وی این عالم فروخت	اندکی گر پیش آید جمله سوخت	۴۰
فتنه و آشوب و خونریزی مجوی	بیش ازین از شمس تبریزی مگوی	۴۱
این ندارد آخر از آغاز گوی	رو تمام این حکایت بازگوی	۴۲

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

 <p>خانقاه خاکسار جلالی مطهری Khaksar Khanqah</p> <p>تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه</p>	<p>منابع:</p> <p>۱- وسایت گنجور:</p> <p>۲- شرح مثنوی معنوی 1 حاج ملاهادی سبزواری</p> <p>۳- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش</p> <p>۴- وسایت واژه باب:</p>
--	--

لغتنامه و شرح:	
* اصطربلاب: ابزاربست که بدان ارتفاع خورشید و ستارگان را سنجند.	* سَمَر: قصه و افسانه که در شب بگویند؛ افسانه شب.
* آمس: بمعنی روزی از روزهای گذشته.	* اثر: اثر، ماده سیال.
* گنج: گنجایش و وسعت.	* انعام: نعمت دادن.
* غلول: طوق، بند.	* قاروره: آزمایش ادراک
* أَسْتَعِيدُ اللَّهَ مِمَّا يَفْتَرُونَ: پناه می‌بریم به خداوند از این اکاذیب.	
* لا تَكْلِفُنِي فَاثِي فِي الْقَنَا/ كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَا: از قول علی (ع) آورده‌اند که فرمود: پیامبر (ص) در آخر نماز وترش چنین می‌خواند: خدایا از خشمت به خشنودیت، از کيفرت به عفوت و از خودت به خودت پناه می‌برم. برشمردن ثنای تو کار من نیست. تو آنچنانی که خود را ستوده‌ای.	
* كُلُّ شَيْءٍ قَالَهُ غَيْرُ الْمُفِيْقِ / إِنْ تَكَلَّفَ أَوْ تَصَلَّفَ لَا يَلِيْقُ	
* قال أطعمني فإني جائع / واعتجل فالوقت سيف قاطع:	